

صدای گروه‌های بی‌صدای شهری باشیم

«قصه فراق دولت و جامعه مدنی» به روایت
مراد ثقفی

مهسا رضانی

روزنامه‌نگار

نقدی که اغلب به فضای روشنفکری می‌شود این است که اهالی آن، خود را به «عرصه نظر» محصور کرده‌اند و از «ساحت عمل» غافل شده‌اند. اما مراد ثقفی، فوق‌دکترای برق - الکترونیک از دانشگاه یوسی‌ال‌ای آمریکا که دانش آموخته علوم سیاسی از مدرسه عالی مطالعات اجتماعی پاریس هم هست از آن دست روشنفکرانی است که کوشیده دغدغه‌های نظری خود را به میدان عمل آورد. او در دهه هفتاد تلاش‌های بسیاری را در جهت تبیین نظری «جامعه مدنی» داشت و از سال ۹۲ کوشید تا با تأسیس «انجمن دیده بان مدنی یک شهر» این دغدغه‌های تئوریک را جامعه عمل پوشاند. او با همین هدف، اکنون مجله «گفت و گو» را سردبیری می‌کند. به سراغ او رفتیم تا مسیر حرکتش از «ساحت روشنفکری» به «ساحت کنشگری» و اینکه چرا «آسیب‌های اجتماعی» برای او دغدغه شد را به بحث بگذاریم که صحبت‌ها به «نسبت دولت و جامعه مدنی» هم کشیده شد و رابطه ناصواب و قصه جدایی این دو در ایران که دکتر ثقفی برایمان روایت کرد و حتی روزنامه ایران هم از نقد صریح او مصون نماند: «دولت‌ها در ایران سعی می‌کنند جامعه مدنی را بخرند، آن را تطمیع کنند، بترسانند، بیرونش برانند و یک چیز قلابی درست کنند و به عنوان «جامعه مدنی» ارائه دهند؛ نمونه‌اش همین روزنامه شما. کجای دنیای آزاد، مالکیت یکی از روزنامه‌های مهم کشور از آن دولت است. البته این در مورد روزنامه هم‌شهری و در مورد بسیاری از روزنامه‌های دیگر هم صادق است. این یک نوع روابط بیمارگونه «دولت» نسبت به «جامعه مدنی» در حوزه مطبوعات است.

■ جناب ثقفی، شما «انجمن دیده بان مدنی یک شهر» را به منظور اطلاع‌رسانی درباره شاخص‌های زندگی شهری مطلوب و افزایش آگاهی شهروندان تأسیس کردید؛ آیا از این طریق می‌خواستید دغدغه‌های نظری خود درباره «جامعه مدنی» را به عرصه عمل آورید؟

این مسیر آنقدر هم که شما بیان می‌کنید، خطی نیست. برای من این دو سؤاله؛ یعنی «بررسی نظری و مفهومی» مسائل اجتماعی با «بررسی عملی» آنها چندان تفاوتی ندارد، گاهی تمرکز می‌تواند روی تبیین برخی از مفاهیم و تحقیق پیرامون برخی از موضوعات باشد.

■ اگر بخواهید از «فراز و فرود تفکر در جامعه ایران» نقشه‌ای ترسیم کنید نقاط عطف را کجاها می‌دانید؟ در واقع می‌خواهیم بدانیم آیا وضعیت تفکر در ایران شما را به تأسیس چنین انجمنی و نظاره‌گری شهری کشاند؟

جامعه در کلیت خود فعال است به عنوان مثال در پایان دهه ۱۳۶۰ وارد یک دوره پرسشگری فعال شد و خود، پرسش‌های مهم‌اش را در مقابل مافاراد؛ چرا که دو داده مهم و تعیین‌کننده رخ داده بود؛ یکی «پایان جنگ تحمیلی» و دیگری «رحلت حضرت امام (ره)».

■ پرسش‌های این دوره در همه حوزه‌ها اعم از فرهنگ و سیاست و جامعه، کم و بیش روشن و کلان بودند. پرسش‌های کلان ناظر بر این بود که بایان تغییرات مهم چه باید کرد؟ اکنون اولویت‌ها کدامند؟ و چگونه جامعه به بازآرایی خود و اقتصاد و فرهنگ و سیاست‌اش باید بیندیشد؟

در چنین وضعیت‌هایی چندان احتیاج نیست که افراد به طور مستقیم درگیر تحولات شوند؛ آنقدر تحولات پر شور و عمیق هستند که هر کسی فقط در جامعه خود راه برود می‌تواند آنها را کشف کند. در نتیجه برای کسی که می‌خواهد از راه فکر درگیر



مسائل اجتماعی شود، برای کشف جهت‌گیری‌های جامعه و کشف حوزه‌هایی که نیازمند تبیین و صورت‌بندی جدید هستند چندان لزومی به مداخله‌گری مستقیم نیست و تنها «نظاره‌گری» کافی است. وقتی به پایان دوره اصلاحات رسیدیم با شروع دولت نهم و دهم، آن پرسش‌ها تغییر کردند. دلیلش هم آن بود که پاسخ‌هایی که یافته و صورت‌بندی شده بودند همواره به در بسته خوردند و ما به سمت یک جامعه در حال سکون رفتیم. «سکون» به این معنا که مسائلی که به بحث عمومی گذاشته می‌شدند، بسیار پیش پا افتاده بودند. وضعیت فکری جامعه در هشت سال دولت نهم و دهم بسیار سطحی‌پیش می‌رفت و بیشتر شبیه به یک مشاخره خیابانی بود و مفهومی وجود نداشت که بتوانیم حول آن با جامعه گفت و گو کنیم. البته مفاهیم عمومی تری به قوت خود باقی بودند اما مفاهیمی چون دولت، لبرالسم و حوزه‌های مهمی مثل نفت و دموکراسی و مسائل قومیتی و حکومت‌مندی و پرسش‌های کلی از این دست، به حاشیه رفته بودند که به تبع، مادر فصلنامه «گفت و گو» بر همین موضوعات متمرکز شدیم. قبل از دولت نهم و دهم موضوعات جزئی‌تر و به روزتر بودند؛ مثل جامعه مدنی، همزیستی فرهنگی‌ها، وضعیت مطبوعات، کتاب، دانشگاه و دیگر موضوعاتی که واضح بود باید در مورد آنها فکر کرد. اما در دولت نهم و دهم این مسائل به سطح پیش پا افتاده‌ای نزول کرد و دیگر حرف زیادی برای گفتن نبود و چندان مداخله فکری را نمی‌طلبید. تنها در یک برهه کوتاه سال ۸۸ است که جامعه فکری ایران وجود می‌کند و این ایران وجود درهایی را برای تفکر باز می‌کند. اما بعد از سال ۸۸ دوباره و حتی شاید به نحوی شدیدتر به همان «پیش پا افتادگی منازعات فکری» دچار شدیم.

«پیش پا افتادگی منازعات فکری» به تفکر بسیار لطیفه می‌زند؛ هم متفکران را از تحرک باز می‌ایستاند و هم جامعه را دچار رخوت می‌کند. اگر هم بخواهیم از رخوت خلاص شویم، باید بپذیریم که مسائل همین مسائل پیش پا افتاده هستند و موضوعات هم همین موضوعات پیش پا افتاده؛ و پرداختن به مسائلی از این دست نوعی نفرت از خود میان اهالی فکر پدید می‌آورد.

■ این حس که توصیف کردید آیا تنها شامل حال متفکران اصلاح طلب می‌شود یا جریان مخالف هم در همین وضعیت فکری بسر می‌برد؟

من همواره سعی می‌کنم دیدگاه‌های همه جریان‌های فکری و گروه‌های سیاسی را